

رابطه متقابل هویت سیاسی جمهوری اسلامی ایران و آمریکای دشمن

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۳/۱۶

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۵/۲۸

علیرضا خسروی*

چکیده

با پیروزی انقلاب اسلامی و حادثه گروگان‌گیری، دگری به نام آمریکای دشمن به یکی از مهم‌ترین عناصر تجلی‌بخش و تثبیت‌کننده هویت سیاسی نظام جمهوری اسلامی ایران بدل شده است. این مقاله با تمرکز بر نقش هویت سیاسی، در پی ارائه پاسخی به این پرسش است که چرا پس از حدود چهار دهه از پیروزی انقلاب، جمهوری اسلامی ایران تا کنون بر رابطه‌نداشتن با ایالات متحده آمریکا اصرار می‌ورزد و در برابر تمامی فشارهای ساختاری با مرکزیت آمریکا مقاومت کرده و تن به سازش با آن نمی‌دهد؟ برای پاسخ به این پرسش، از دیدگاه‌های واقع‌گرایان سیاسی استفاده شده است. واقع‌گرایان سیاسی ضمن تأکید بر تمایز دوست و دشمن به عنوان جوهر و هسته اصلی سیاست، نیاز شدید و ذاتی گروه‌ها و واحدها به هویت سیاسی و نه ساختار یا تمایل به قدرت را مبین این تمایز دانسته و بر ضرورت حفظ فاصله با دشمن به منظور بقا و پیگیری اهداف خویش‌تأکید ویژه می‌نمایند.

واژگان کلیدی: رئالیسم سیاسی، هویت سیاسی، امنیتی‌سازی، گفتمان انقلاب اسلامی، دشمن.

ali.khosravi@ut.ac.ir

* عضو هیئت علمی دانشگاه تهران

فصلنامه مطالعات راهبردی ● سال بیست و یکم ● شماره دوم ● تابستان ۱۳۹۷ ● شماره مسلسل ۸۰

مقدمه

نزدیک به چهار دهه از قطع روابط دیپلماتیک ایالات متحده آمریکا با دولت جمهوری اسلامی ایران می‌گذرد و در این دوران، مقامات دولت آمریکا بارها به شیوه‌های مختلف-فارغ از نیت و چرایی- برای گفتگو یا تعامل با ایران اعلام آمادگی می‌کنند. در مواجهه با کنش‌های اظهاری مقامات آمریکایی، جمهوری اسلامی ایران با بدبینی نسبت به این مواضع و با ارجاع به تجربیات شکست‌خورده و سوابق تاریخی و نیز بدعهدی‌ها و فشارهای مختلف اعمالی علیه جمهوری اسلامی ایران، هرگونه مذاکره مستقیم در خصوص روابط دو کشور را مذموم و به تأخیر انداخته است. سؤالی که این مقاله در پی پاسخ‌گفتن به آن است، این است که چرا مقامات جمهوری اسلامی ایران، آمریکا را به عنوان دشمن اصلی خود محسوب کرده و با وجود توجیحات و دلایلی که از سوی برخی نخبگان و جناح‌های سیاسی داخلی در دوره‌های خاص برای برقراری رابطه مطرح شده، حاضر به بازتعریف و برقراری رابطه با این دولت نشده است؟ و سوال مهم‌تر اینکه چه نسبتی میان حفظ تقابل یا پرهیز از برقراری رابطه با آمریکا با امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران وجود دارد؟

هدف اصلی این مقاله تحلیل نقش هویت سیاسی در شکل‌گیری و تداوم «خصومت میان ایران آمریکا» است و در بخش‌های مختلف آن بر اساس اینکه کدام دیدگاه نظری می‌تواند تحلیل و تبیین بهتری را در تحلیل این موضوع فراهم کند، به اندیشه‌ها و دیدگاه‌های نظریه‌پردازان مختلف حوزه روابط و امنیت بین‌الملل رجوع خواهد شد. برای نمونه، در بخش اول مقاله که به مفهوم هویت سیاسی اشاره می‌شود، بیش از همه بر اندیشه‌های کارل اشمیت تمرکز شده و یا در بخش دوم و در مسیر فرایندی تحلیل مورد مذکور در بررسی مفاهیم و عناوینی چون امنیت هستی‌شناختی، سیاست امنیتی‌کردن و گفتمان دینی به دیدگاه سازه‌انگاران و نظریه‌پردازان گفتمان نزدیک می‌شود. هرچند پیوند میان بخش‌های مختلف مقاله به‌صورت خودکار و متوالی برقرار می‌شود، اما لازم به یادآوری است که این ترتیب و توالی بحث به معنای سلسله علل و یا علل طولی نیست و همان‌گونه که اشاره شد، تنها در نتیجه ضعف یک اندیشه و یا نظریه‌های مبتنی بر یک مفهوم خاص در تحلیل موضوع مورد نظر، مطرح می‌شوند و به ساختار مقاله شکل می‌دهند.

البته در بخش‌های پایانی مقاله و نتیجه‌گیری، تحلیل علی از موضوع مورد مطالعه نیز ارائه می‌شود که با ترتیب مباحث مطرح‌شده در مقاله متفاوت خواهد بود.

الف. چارچوب مفهومی و نظری

۱. هویت سیاسی

هویت و نقش آن در شکل‌دهی منافع و کنش بازیگران یکی از گزاره‌های مهم هستی‌شناسانه سازه‌انگاری محسوب می‌شود (Price and Reus-Smit, 1998: 266-67). تغییر از تمرکز بر توزیع توانمندی‌ها- که در پارادایم غالب رشته روابط بین‌الملل بر آن تأکید خاص می‌شود- به تمرکز بر نقش هویت در تبیین و توصیف رفتار دولت‌ها یکی از محورهای اصلی تفکر سازه‌انگاران است (Kubalkova, 2001b: 33). از منظر سازه‌انگاری، هویت به معنای فهم‌های نسبتاً ثابت و مبتنی بر نقش خاص از خود و انتظارات از دیگران است. سازه‌انگاران با تأکید بر فهم بین‌الذهانی معتقدند که کنش‌گران منافع و هویت خود را از طریق مشارکت در معانی جمعی به دست می‌آورند. هر هویتی تعریف اجتماعی کنش‌گر است و ریشه در نظریاتی دارد که کنش‌گران به شکل جمعی درباره خود و یکدیگر دارند و به ساختار جهان اجتماعی قوام می‌بخشند (Wendt, 1999{1992}: 238).

هرچند هنگامی که بحث از مفهوم هویت در روابط بین‌الملل می‌شود، ناخودآگاه ذهن دانش‌آموختگان این رشته متوجه سازه‌انگاری می‌شود، باید توجه داشت که این تنها سازه‌انگاران نبوده‌اند که بر مفهوم هویت در نظریه‌پردازی رشته روابط بین‌الملل تأکید کرده‌اند و نظریه‌پردازان مختلف و حتی واقع‌گرایان سنتی و نواقع‌گرایان نیز به نوعی به این مفهوم به صورت ضمنی اشاره داشته‌اند. در این بخش با تمرکز بر اندیشه «کارل اشمیت» که دربرگیرنده عناصری از واقع‌گرایی کلاسیک، واقع‌گرایی ساختاری و سازه‌انگاری است (kelanic, 2008: 2) به بحث هویت سیاسی و تطبیق آن با موضوع «دشمنی ایران و آمریکا» ورود می‌شود.

اشمیت، واقع‌گرایی هویت سیاسی است که فرضش مبنی بر نیاز شدید انسان به هویت سیاسی، دیدگاه او در مورد روابط بین‌الملل را شکل می‌دهد.^۱ اشمیت در اثر برجسته خود «مفهوم سیاست» معتقد است که تمامی مفاهیم اصلی مرتبط با زندگی انسان نظیر ابعاد زیبایی‌شناختی، اخلاقی، اقتصادی و... مبتنی بر جفت‌های متضاد و بر اساس تز و آنتی‌تز هستند. برای نمونه، زیبایی در برابر زشتی، خوبی در مقابل بدی، سود در برابر زیان و غیره. او معتقد است که مفهوم سیاست نیز در ذات خود از تمایز درونی یعنی دوست و دشمن شکل گرفته است (Schmitt, 1996: 25-27). همچنان که اشاره شد، اندیشه اشمیت دربرگیرنده عناصری از مکاتب نظری مختلف است و هر کدام از نظریه‌پردازان بر اساس تأکیدی که بر مفاهیم خاص نظریه خود دارند، به تفسیر مسیر تحقق و تقویت جفت دوست و دشمن پرداخته‌اند.

برای نمونه، در تفسیر واقع‌گرایی کلاسیک از اندیشه اشمیت، ذات بد انسان و میل او به قدرت‌طلبی موجب افزایش خطر جنگ و در نهایت تشدید گروه‌بندی مبتنی بر دوست و

۱. از جمله اصولی که اشمیت به آنها معتقد است و اندیشه‌های او در حوزه روابط بین‌الملل مبتنی بر آنهاست، می‌توان به موارد موارد ذیل اشاره نمود: الف. هر کس که به انسانیت متوسل می‌شود، در پی تقلب است (Schmitt, 1996: 54) و بنابراین، قدرت سیاسی و منافع در پوشش الفاظی چون تقاضا برای حقوق بشر و... مخفی می‌شود؛ ب. Nomos مورد نظر اشمیت، نظم مبتنی بر واقعیات قدرت است و بنابراین، در شرایط نبود یک حاکم جهانی، حقوق و نظم روابط قدرت باید بر اساس پلورالیسم باشد نه جهان‌وطنی. بنابراین، دغدغه اصلی اشمیت فارغ از اینکه جهان‌گرایی خوب باشد یا بد، این بود که جدایی حقوق بین‌الملل از روابط قدرت سیاسی، مخرب نظم است. آنچه مهم است، نظم است. همین اندیشه او موجبات انتقاد جهان‌وطن‌انگاران انتقادی را از اشمیت فراهم می‌کند؛ چون آنها صرفاً بر پیامد این اندیشه تمرکز می‌کنند، در حالی که اشمیت دغدغه نظم دارد؛ خواه از طریق جهان‌گرایی و یا از طریق روابط قدرت باشد؛ ج. تشابه اشمیت و هابز: اشمیت هستی‌شناسی اصلی هابز را یادآوری می‌کند که معتقد بود بدون وجود حاکم، حقوق وجود نخواهد داشت. همین موضوع را اشمیت در مورد حقوق بین‌الملل مطرح می‌سازد؛ د. از نظر اشمیت، حاکم کسی است که قادر به فرمان‌دادن و هدایت جامعه است. او حاکم را فردی می‌داند که بر اساس استثناء تصمیم می‌گیرد. بنابراین، برای او تصمیم‌گیرنده مهم است نه چگونگی تصمیم‌گیری و نفس تصمیم حاکم، فراتر رفتن از قانون است (Huysmans, 2008: 167). او مخالف توسعه حق حاکمیت فراتر از قدرت‌های اروپایی بود و گسترش حقوق بین‌الملل اروپایی و شناسایی دولت‌های غیراروپایی به‌عنوان حاکمیت‌های برابر در اواخر قرن ۱۹ میلادی را نشانه ناتوانی اروپا در حفظ نظم موجود (کنسرت اروپا) می‌دانست (Schmitt, 1996: 233)؛ ه. اشمیت نیز همچون سایر واقع‌گرایان که بعد از او ظهور کرده‌اند، معتقد بود که اگر روابط میان قدرت‌ها را نمی‌توان قانونمند کرد، می‌توان آن را مدیریت کرد (Chandler, 2008: 45).

دشمن می‌شود و یا در تفسیری نواقع‌گرایانه از اندیشه‌های اشمیت، شکل‌گیری مفهوم سیاست یا تمایز دوست و دشمن ناشی از ترکیب آنارشی و عدم قطعیت نیات بازیگران است که موجب افزایش خطر جنگ و آن نیز باعث تمایز بیشتر دوست و دشمن می‌شود (kelanic, 2008: 6).

اشمیت که اندیشه‌های او در حوزه روابط بین‌الملل منعکس‌کننده دیدگاه مرسر^۱ است، معتقد است که تبیین‌کننده تمایز دوست و دشمن، ناشی از نیاز شدید به هویت سیاسی است و نه ساختار یا تمایل به قدرت. او جوهر و هسته اصلی سیاست را تعارض و تمایز میان دوست و دشمن و نحوه مدیریت آن می‌داند (Schmitt, 1996a: 26). نقطه عزیمت اشمیت، تفاوت‌های گروهی است. جهان سیاسی، جهان تکثر و نه یکپارچگی است. جهان سیاسی جهانی متشکل از دولت‌های متفاوت، مذاهب مختلف، طبقات و گروه‌بندی‌هاست. در چنین جهانی، «دگر» همان دشمن است. از نظر اشمیت، دلیل پایان‌نرسیدن تعارض این است که تفاوت‌های ذاتی انسان‌ها منجر به شناسایی «دگر» به عنوان دشمن می‌شود. این بحث زمانی جذاب‌تر می‌شود که مفروض دیگری را نیز شامل بحث کنیم و آن اینکه انسان‌ها به‌طور ذاتی میل به ایجاد و شکل‌دهی گروه‌بندی سیاسی دارند که تنها به‌وسیله مخالفین آنها به عنوان دشمنان سیاسی مورد شناسایی قرار می‌گیرند. به همین دلیل، گروه‌ها نمی‌توانند روابط دوستانه

۱. جانانان مرسر در روانشناسی اجتماعی، رقابت درون‌گروهی را به دو بُعد از طبیعت انسان نسبت می‌دهد: الف. محدودیت‌های شناخت‌شناسی گرایش به سوی ایجاد دسته‌بندی را ایجاد می‌کند؛ چون پیچیدگی‌های جهان فراتر از قابلیت‌های انسانی برای درک و فهم است. بنابراین، انسان جهان را از طریق تحمیل دسته‌بندی‌ها نظم می‌بخشد؛ ب. افراد دارای نیازی فطری و ذاتی به تصویری مثبت از خود هستند که تا حدودی به هویت گروه آنها بستگی دارد. از نگاه مرسر، ترکیب این دو عنصر موجب ایجاد دشمنی و خصومت قوم‌محور می‌شود؛ یعنی افراد خود را در داخل گروهی قرار می‌دهند که از یک گروه بیرونی برتر است، چون این کار غرور و عزت نفس آنها را تقویت می‌کند. به این ترتیب، افراد در وهله نخست به این دلیل به دنبال دستاوردهای نسبی می‌روند که نیاز خود به هویت مثبت را محقق کنند نه اینکه ضرورتاً در پی تقویت امنیت خودشان در شرایط آنارشی باشند. از این‌رو، خودیاری نتیجه نیازهای روانی اجتماعی است و نه ساختار. به همین دلیل، از نگاه مرسر به دلیل وجود گروه‌بندی‌ها، خصومت و درگیری میان آنها اجتناب‌ناپذیر است؛ چون گروه‌ها و به‌ویژه گروه‌های بزرگ‌تر تمایلی برای یکپارچه‌شدن ندارند. این به خاطر اشتباه ذاتی انسان به قدرت نیست که مورگنتا مدنظر دارد، بلکه به خاطر رقابت ذاتی انسان‌ها با یکدیگر است (Mercer, 1995: 229-252).

با همه گروه‌های دیگر را در همه زمان‌ها حفظ کنند؛ چون آنها نیازمند دیگری (دشمن) هستند تا هویت آنها را معنا بخشد.

اینکه دوستان امروز نیز می‌توانند به دشمنان فردا تبدیل شوند و بالعکس، دلالت بر این دارد که هویت، موضوعی سیال و قابل بازتعریف است. از این منظر است که می‌توان اشمیت را به اندیشه‌های سازه‌انگاران نیز نزدیک دانست؛ چون بر اساس تفسیر ارائه شده، این تعارض منافع ذاتی نیست که نقش اساسی را در دوستی یا دشمنی ایفا می‌کند، بلکه اصولاً دشمن بر ساخته می‌شود و قابل تعویض است. اما یکی از ویژگی‌هایی که اشمیت و دیدگاه او نسبت به هویت سیاسی را از دیدگاه سازه‌انگاران متفاوت می‌سازد، این است که مفهومی از هویت که مورد نظر اشمیت است باید به‌طور ذاتی دشمن‌زا باشد.

بنابراین، بر ساختگی هویت در دیدگاه اشمیت دارای محدوده و مبنایی مشخص است^۱، این در حالی است که در سازه‌انگاری بر ساخته شدن هویت می‌تواند در طیف وسیعی از الگوهای دوستی و دشمنی ایجاد شود. هویت نیازمند یک دشمن است؛ چون اولاً، سازگار با تعریف است و اینکه دوست و دشمن جمعاً مفهوم سیاسی را می‌سازند و در صورت حذف هر کدام، اصولاً موضوع سیاسی حذف می‌شود. به عبارتی دیگر، از منظر منطقی هر گروه باید یک مخالف داشته باشد. ثانیاً، مفهوم دشمن بر دوست تقدم هستی‌شناسانه دارد. دوست زمانی معنا پیدا می‌کند که قبلاً دشمنی وجود داشته باشد (Schmitt, 1996: 28). از این‌رو، از منظر اشمیت، کسی که در پی شناسایی تمایز و شناخت دشمن نباشد، سرنوشتی جز فنا ندارد (Schmitt, 1996: 68)؛ چون در غیر این صورت، هم آمادگی خود را برای مواجهه با امکان خشونت فیزیکی از سوی دیگران از دست می‌دهد و هم هویت خود را متلاشی می‌سازد. به همین دلیل، برخلاف مفهوم رایج از هویت که معطوف به دولت-ملت، در قالب مفهوم هویت ملی شناخته می‌شود، هویت سیاسی ذاتاً سیاسی است.

به عبارتی دیگر، در اولی «دگر»، «خودی» نیست، اما در دومی «دگر»، همان «دشمن» است. بر این اساس است که دغدغه بقا در منظر هویت سیاسی بسیار برجسته‌تر از منظر هویت ملی

۱. گرچه در نگاه اشمیت نیز دوست و یا دولت‌های دوست مطرح می‌شود اما آنچه که وی از آن به عنوان هویت سیاسی یک دولت یاد می‌کند صرفاً بر اساس دشمن شکل می‌گیرد. در حالی که در نگاه سازه‌انگاران چنین تأکیدی وجود ندارد.

است (خسروی، ۱۳۹۰: ۱۰). شاید مهم‌ترین دلیل اینکه به نظریه‌پردازان هویت سیاسی، واقع‌گرای سیاسی خطاب می‌کنند، در همین دغدغه نهفته باشد.

الکساندر ونت در سازه‌انگاری برخلاف اشمیت، نگرشی شمول‌محور به هویت دارد و بنابراین، تغییر و همپوشانی و نزدیک‌شدن هویت‌ها را در فرآیند تعامل اجتماعی ممکن می‌داند. ونت برخلاف اشمیت، بر اهمیت ایده‌ها تأکید دارد و معتقد است با تغییر ایده‌ها می‌توان به تغییر سیستم امیدوار بود. در این نگرش، رفتار دولت‌ها بازتاب‌دهنده ساختار غیرمادی و برساخته اجتماعی است که شامل باورها و هنجارها است و در ارجاع به چنین ساختاری است که دولت‌ها، جهان و رفتارهای خاص خود را در آن جهان فهم می‌کنند. ایده‌ها قابل تغییرند. وقتی این مهم اتفاق بیفتد، آنگاه موجب تغییر در منافع دولت و در نتیجه تغییر در رفتار دولت می‌شوند. برای ونت، هویت‌ها نقش اصلی را در اثرگذاری بر منافع و رفتار دولت‌ها ایفا می‌کنند (Wendt, 1992: 391). داشتن هویت، نیازمند تأیید دیگران است؛ حتی اگر این تأیید در قالب دیگری یا دشمن بروز یابد.

بنابراین، هویت نیازمند شناسایی اجتماعی است. از نظر ونت، تأیید متقابل «خود» و «دیگری» موجب حرکت به سوی دوستی می‌شود که به یک هویت جمعی ختم می‌شود. این در حالی است که از نظر اشمیت، هویت یک گروه وابسته به شناسایی و پذیرش «دیگری» نیست و تصورات «دیگری» از حداقل اهمیت برخوردار است. آنچه در نگاه اشمیت اهمیت دارد، این است که «خود»، «دیگری» را به‌عنوان موجودیتی متفاوت فرض کند تا بتواند بر اساس این تفاوت، خویش را تعریف کند. بنابراین، تفاوت میان این دو اندیشه در شناسایی از سوی «دیگری» (نگاه ونت) و شناسایی از سوی خود بر اساس «دیگری» (نگاه اشمیت) است. نگاه ونت از هویت، نگاهی درون‌گرایانه است و تعداد بیشتری از دولت‌ها را عضو و دربرمی‌گیرد. به عبارتی دیگر، نگرش ونت از هویت مبتنی بر گنجاندن است (kelanic, 2008: 26).

نکته‌ای که اشمیت به دلیل زاویه دید واقع‌گرایی بر آن تأکید می‌کند و ما نیز در مبحث گفتمان دینی و انقلابی ایران و شکل‌گیری نوع نگاه به آمریکا از یک منظر خاص از آن بهره

خواهیم گرفت، نقش حاکم و یا نخبگان حاکم است.^۱ از منظر اشمیت اولاً، ترس از دشمن اصل سازمان‌دهنده امر سیاسی است و ثانیاً، دولت هرچند نماینده مردم است، ولی آزادی عمل و استقلال سیاسی مردم را در تفسیری رادیکال از مفهوم نمایندگی معنا می‌بخشد. از نگاه اشمیت، مردم به عنوان یک دینامیک سیاسی خودمختار و چندوجهی که بر رهبران سیاسی خود چیزی را تحمیل کنند، وجود ندارند. این تنها حاکم است که قادر به بیان منافع مردم و خواسته‌های مردم از لحاظ سیاسی است (Huysmans, 2008: 169-170). نکته‌ای که باید به آن توجه داشت، این است که از منظر اشمیت، هرچند تمایل به داشتن دشمن و هویت سیاسی، ذاتی است، اما معیار خاص و ذاتی برای دشمنی وجود ندارد و به عبارتی دیگر، چنین معیاری دلخواهانه است (kelanic, 2008: 19).

از این روست که او پاسخی به این سؤال که چرا هویت سیاسی باید بر اساس دشمنی تعریف شود، نمی‌دهد که در این مورد میزانی اختلال در تفسیر نوع نگاه ایران به آمریکا از منظر هویت سیاسی اشمیت ایجاد می‌شود؛ چون در ایران پس از انقلاب، معیارهایی چون استکبارستیزی و ظلم‌ستیزی به معیارهایی ثابت و قابل‌اتکا تبدیل شده‌اند و از همین روست که این معیارها تا درجه مبانی و اصول سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قانون اساسی راه یافته‌اند. بنابراین، برخلاف نظر اشمیت و یا حداقل تفسیری که کلانیک از اشمیت ارائه می‌کند، معیارهای شکل‌دهنده هویت سیاسی و در نتیجه یافتن دشمن امری دلخواهانه و تصادفی نیست و این مصداق دشمن است که می‌تواند دلخواهانه و متغیر باشد. معیارهای

۱. در اینجا مقصود تناظر دقیق میان اندیشه اشمیت با سیستم حکومتی جمهوری اسلامی ایران نیست؛ چمنون منشأ آثار اشمیت به دوران دشمنی شدید میان امپریالیست‌های بین دو جنگ جهانی برمی‌گردد و دیدگاه‌های او در مورد حاکم بیش از هر چیز از مشاهده واقعیت‌هایی نظیر نازیسم در آلمان و فاشیسم در ایتالیا شکل گرفته است. این در حالی است که سیستم حکومتی ایران هرچند با سیستم‌های لیبرال دموکراسی غربی تفاوت‌های بنیادین دارد، ولی از اساس بر پایه همراهی و انتخاب مردم شکل گرفته است. با وجود این، ما نقش نخبگان را در شکل‌گیری نگرش حکومت نسبت به مسائل سیاست خارجی نظیر موضوع رابطه با آمریکا برجسته و انکارناپذیر می‌دانیم (الناس علی دین ملوکهم) و البته این موضوع مختص ایران نیست و تقریباً در همه سیستم‌های حکومتی، این حاکمان هستند که تصمیم می‌گیرند؛ حتی اگر سیستم حکومتی، پارلمانی باشد. نخبگان حاکم هستند که بر اساس اطلاعاتی که در اختیار دارند، تصمیم می‌گیرند و سپس با شگردهای تبلیغاتی و امکاناتی که در اختیار دارند، مردم را با خود همراه می‌سازند. نمونه بارز این موضوع، حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ است.

هویت‌ساز و نیز مصادیق دشمن که تقویت‌کننده هویت است، در نگرش ایران نسبت به آمریکا زائیده گفتمان دینی است.

این گفتمان است که معیارهایی نظیر استکبارستیزی را مبنا قرار داده و سپس در پی یافتن مصادیق آن به آمریکا رسیده است و به مرور زمان، جایگاه این دشمن به حدی رسیده است که بخش مهمی از امنیت هستی‌شناسی دولت جمهوری اسلامی ایران را شکل می‌دهد.

۲. هویت سیاسی و امنیت هستی‌شناختی جمهوری اسلامی ایران

افزودن مفهوم تمایل به داشتن هویت سیاسی در دل دیدگاهی واقع‌گرایانه از سوی اشمیت، ابعاد دیگری را به مفهوم امنیت می‌افزاید که توجه به آن در تبیین موضوع مورد نظر این مقاله (رابطه ایران و آمریکا) از جایگاهی محوری برخوردار است. واقع‌گرایان بر اساس تعریف خاصی که از امنیت ارائه می‌کنند (امنیت فیزیکی)، معتقدند که دولت‌ها در پی فرار از معمای امنیت^۱ و حل این معضل هستند. معمای امنیت که هسته اصلی تئوری واقع‌گرایی ساختاری را شکل می‌دهد، به این معناست که در شرایط آنارشی رفتارهای یک دولت در راستای امنیت خود، می‌تواند تهدیدی برای امنیت دیگران باشد (Schweller, 1996: 119-20) و این احساس موجب دامن‌زدن به مسابقه تسلیحاتی و جنگ می‌شود. بنابراین، بی‌اعتمادی و ناطمینانی عامل اصلی شکل‌گیری معمای امنیت است؛ چون نیت دولت‌ها به سختی قابل تشخیص است.

از سویی دیگر، در نگاهی خاص به مفهوم امنیت که ریشه در اندیشه اشمیت دارد، تأکید بر آن است که دولت‌ها ممکن است در پی فرار و رهایی از تعارض نباشند؛ چون در این اندیشه، حتی داشتن روابط خطرناک می‌تواند حافظ امنیت باشد. در اینجا مقصود از امنیت، امنیت فیزیکی نیست، بلکه امنیت هستی‌شناختی مدنظر است. از این‌رو، در این اندیشه، معمای امنیت کاملاً وارونه می‌شود. هرچند که هسته اصلی هر دو معما را عدم قطعیت و ناطمینانی تشکیل می‌دهد، اما هدف و مسیر حرکت کاملاً متفاوت است. در اولی، هدف، یافتن راه‌کاری

برای حفظ وضع موجود و کاهش تعارض و درگیری است (هرچند که به دلیل آنارشی بر اجتناب‌ناپذیر بودن تعارض تأکید می‌شود) اما در دومی، هدف، تأکید بر تعارض و تفاوت است و راه‌کار رسیدن به قطعیت و اطمینان را ماهیتی درونی و شناختی می‌داند؛ یعنی شرایطی که دشمن او مشخص است (Huysman, 1998: 240). ریشه این نوع امنیت نیز به تمایل انسان، گروه و دولت به داشتن هویت سیاسی مشخص در برابر دیگری برمی‌گردد که در متن اندیشه اشمیت قرار دارد.

اشخاص نیازمند احساس امنیتی هستند که نشان دهد آنها به عنوان خود یا هویت خاص «کی هستند» یا چه هویتی دارند. وجود عدم قطعیت این نوع هویت را به شدت تهدید می‌کند؛ چون یک کارگزار نیازمند محیط شناختی پایدار است و زمانی که بازیگری هیچ ایده و آرزویی در خصوص انتظارات خود نداشته باشد، نمی‌تواند میان اهداف و ابزارها رابطه برقرار کند و بنابراین، تعقیب اهداف امری مبهمی می‌شود (Mitzen, 2006: 342). چون اهداف اعلانی و اعمالی هر بازیگر تجلی‌دهنده و عینیت‌بخش هویت اوست، عدم قطعیت موجب ناامن شدن امنیت هویتی آن بازیگر می‌شود. از این‌رو، بازیگران خواهان اطمینان رفتاری و شناختی هستند تا از طریق ایجاد رویه آن را محقق کنند؛ چون در غیر این صورت، انرژی بازیگر صرف پرداختن به نیازهای فوری می‌شود و نمی‌تواند میان اهداف و ابزارها در زمان‌های خاص رابطه برقرار کند و بنابراین، حس کارگزاری خود را از دست می‌دهد. چنین بازیگری نمی‌داند که چگونه رفتار کند؛ چگونه خودش باشد؛ چه انتظاراتی داشته باشد و قدرت برنامه‌ریزی را از دست می‌دهد، چون همه چیز مبهم است و از وضعیت بعدی اطلاع و اطمینانی ندارد (Mitzen, 2006: 345).

چنین تطبیقی را می‌توان دقیقاً در موضوع مورد مطالعه این مقاله شناسایی کرد؛ چون تعارض منافع مادی (بر اساس تعریفی که واقع‌گرایان از منافع دارند) میان دو دولت ایران و آمریکا وجود ندارد. این مهم نشان می‌دهد اگر تنها تعقیب امنیت فیزیکی اولین و مهم‌ترین وظیفه دولت‌ها محسوب شود، آنگاه حداقل در مورد نوع نگاه دولت جمهوری اسلامی ایران به آمریکا چنین سازگاری و تناظری مشاهده نمی‌شود. به عبارتی دیگر، برقراری رابطه با آمریکا و محاسبه‌گری مادی مبتنی بر دستاوردها و عایدات شاید منافع زیادی را نیز برای

جمهوری اسلامی ایران به همراه داشته باشد. بنابراین، باید موضوع مهم‌تر و یا مؤثرتری در میان باشد که مانع از تصمیم‌گیری مسئولین دولت جمهوری اسلامی ایران در تغییر نوع نگاه به آمریکا و یا احتیاط بیش از حد در چنین تغییری می‌شود. پاسخ به این پیچیدگی را باید در مسئله نااطمینانی و مخدوش شدن هویت جستجو کرد. بازیگران برای اینکه امنیت خویش را حفظ کنند، نیازمند آن هستند تا عدم قطعیت را محدود و به اطمینان و اعتماد دست یابند تا محیط خود را قابل پیش‌بینی کنند.

مکانیزم دستیابی به چنین اعتماد و قطعیتی، روتین‌ها یا رفتارهای تکراری و یکنواخت هستند. به اعتقاد سازه‌انگاران، رفتارها و واکنش‌های تکراری در مقابل محرک‌ها موجب آرام‌شدن محیط شناختی بازیگر می‌شوند؛ به کارکرد شناختی بازیگر کمک می‌کنند؛ موجبات تدوین هدف و برنامه‌ریزی را برای بازیگر فراهم می‌سازند و به عبارتی دیگر، گزینش و انتخاب را ممکن می‌کنند. خلاصه اینکه اگر این اطمینان حاصل شود که طرف شما کیست، می‌توانید رفتار او را پیش‌بینی کنید و اگر این اتفاق نیفتد، هویت مخدوش می‌شود. راه‌کاری که دولت‌ها در حفظ هویت خود، کاهش عدم قطعیت و معرفی دشمن به آن متوسل می‌شوند، سیاست امنیتی کردن است. اما نکته بسیار مهمی که در اینجا مطرح می‌شود، معیار امنیتی کردن موضوعات و چگونگی رابطه این سیاست در تقویت هویت سیاسی یک دولت است که به نظر می‌رسد فهم صحیح آن و نیز فهم چرایی حفظ و تداوم رابطه خصمانه میان ایران و آمریکا در بحث این مقاله، در گفتمان و محیط فرهنگی نهفته است.

به طور کلی «گفتمان‌ها تأسیس‌کننده ابژه و سوژه‌اند و هر گفتمان مبتنی بر سمبل‌های بسیاری است. برای نمونه، در سیاست خارجی آمریکا می‌توان ابژه‌های مختلفی را مد نظر قرار داد که بر مبنای قالب‌های گفتمانی پدید آمده‌اند. در گفتمان سیاست خارجی آمریکا نشانه‌هایی از قالب قواعد ادراکی رهبران سیاسی وجود دارد که این قواعد می‌تواند در چارچوب ایدئولوژی شکل گیرد. آنچه به عنوان تروریسم و بنیادگرایی اسلامی مورد توجه نومحافظه‌کاران قرار می‌گیرد، را می‌توان انعکاس قواعد ایدئولوژیک دانست. بنابراین، آمریکا توانست پس از ۱۱ سپتامبر نشانه‌هایی از تمایز گفتمانی را بین «خود» و «دیگران» ایجاد

نماکنید. در این تمایز گفتمانی «خود» آمریکا تلقی می‌شود و «دیگری» انعکاس رادیکال‌سیم اسلامی است» (مشیرزاده، ۱۳۸۶).

بنابراین، این گفتمان است که موجبات طبقه‌بندی و تفکیک را فراهم می‌کند و بنابراین، موضوعات سیاسی در داخل آن ساخته می‌شوند (Weldes, 1998: 217). از این رو، دولت‌ها بر اساس اصول و محتوای جاافتاده گفتمان حاکم، موضوعاتی را به عنوان تهدید محسوب می‌کنند و دست به امنیتی‌کردن آن می‌زنند. مفروض اصلی استدلال گفتمانی این است که وقتی که گفتمانی فائق و حاکم می‌شود و بر گفتمان‌های دیگر مسلط می‌گردد، به کارگزاری شکل می‌دهد (Foucault, 1981). در چنین شرایطی، اظهارات افراد تا حد زیادی بازتاب آن گفتمان مسلط است و کارگزاری از طریق آن گفتمان محدود یا ممکن می‌شود (Sjostedt, 2007: 238). نقطه شروع در تحلیل گفتمان، تلاش برای بازسازی زمینه پدیده مورد مطالعه است؛ چون درک چگونگی برساخته‌شدن جهان، موجب تبیین بهتر چرایی رخ دادن رفتار و عقیده‌های خاص می‌شود. چون رویه‌های زبانی نقش مهمی در نظریه گفتمان ایفا می‌کنند، تحلیل گفتمان به همه انواع سخن و به‌ویژه سبک، محتوا و کارکردهای متن قابل اطلاق است.

نکته‌ای حائز اهمیت این است که همواره برخی از کارگزاران نسبت به دیگران در شکل‌دهی یک گفتمان از جایگاه مهم‌تر و نقش تعیین‌کننده‌تری برخوردارند. از این رو، برای پی‌بردن به نحوه شکل‌گیری گفتمانی که در بستر آن واژگانی چون «شیطان بزرگ» در برساخته‌شدن آمریکا به عنوان دشمن اصلی معنا پیدا کرده‌اند، نیازمند مرور و بررسی دیدگاه‌های این افراد و اظهارات، بیانه‌ها و سخنرانی‌های آنها هستیم؛ چون اصولاً همان‌گونه که اشاره شد، فرض می‌شود که تحلیل گفتمان باید مبتنی بر مجموعه‌ای از متون و اظهارات افراد مختلف شامل نویسندگان و سخنوران قدرتمند گفتمان مسلط باشد (Sjostedt, 2007: 238). در ادامه ضمن اشاره مختصری به برخی از اظهارات و بیانات نخبگان دینی و انقلابی ایران، نشان داده خواهد شد که چگونه کشورها در قالب گفتمان به سیاست خود معنا می‌دهند و چگونه واژه‌ها و سمبل‌های خاص یک گفتمان به اقدامات و روتین‌هایی عملی منجر شده و عامل تثبیت‌کننده هویت سیاسی یک واحد خاص در برابر دشمن می‌شوند.

ب. گفتمان انقلاب اسلامی و برساخته‌شدن آمریکا به عنوان دشمن

برای یافتن ریشه‌های روابط خصمانه جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا از یک سو باید به تاریخ معاصر ایران^۱ و رابطه دست‌نشانده‌گی رژیم پهلوی با آمریکایی‌ها اشاره کرد و از سوی دیگر، باید به اندیشه‌ها و مبارزات امام خمینی رجوع کرد. کلام و مکتوبات امام در مقاطع مختلف مبارزاتی ایشان بیانگر آن است که حیات دوباره اسلام می‌تواند زمینه نفوذ سلطه‌گران و خارجی‌ها در ایران کاهش دهد. از دیدگاه امام خمینی، کشورهای غربی دارای همگونی‌های کارکردی مشابهی علیه ایران و جهان اسلام بوده‌اند، اما چون نفوذ سیاسی آمریکا فراگیرتر از سایر واحدهای استعمارگر بود، امام نیز لبه تیز حملات خود را از خرداد ۱۳۴۲ به بعد متوجه این کشور کرد. به این ترتیب، امام خمینی با مورد نکوهش قراردادن نقش مداخله‌گرایانه آمریکا، مبارزه با شاه را امری تاکتیکی برای خلع ید قدرت و نفوذ آمریکا و سایر واحدهای خارجی قرار داد. به همین دلیل، آمریکا به عنوان «شیطان بزرگ» مورد استناد قرار گرفت.

امام خمینی با چنین اعتقادی برای تبیین نقش و جایگاه ایالات متحده از واژه‌هایی استفاده می‌کرد که از یک سو دارای وجه دینی و اسلامی و از سوی دیگر، دارای ابعاد ملی‌گرایانه، بسیج‌کننده و تحقیرکننده نیز بود. ایشان با دو پیش‌فرض هدف‌های خود را مشخص می‌کرد؛ پیش‌فرض اول، بر این امر واقع بود که عناصر خارجی، ساخت سیاسی ایران را تحت کنترل

۱. هرچند از منظر سازه‌نگاری، تاریخ و حوادث آن نقش مهمی در شکل‌گیری الگوهای دوستی و دشمنی ایفا می‌کنند، نویسنده این مقاله قصد ندارد تا به روابط تاریخی میان حکومت‌های قبل از انقلاب ایران با دولت‌های اصلی نظام بین‌الملل به‌ویژه آمریکا و برخی از اقدامات مداخله‌جویانه و تحقیرآمیز آنها نظیر براندازی دولت دکتر مصدق در کودتای ۲۸ مرداد و یا فشار برای تصویب کاپیتالاسیون و نیز قضایای نفت که در برساخته شدن گفتمان دینی و استکبارستیزی با هدف‌گیری آمریکا به عنوان دشمن اصلی مردم ایران در سخنرانی‌های امام خمینی قبل از انقلاب نقش اساسی داشته‌اند، اشاره کند و تنها به نتایج و کلیاتی از آن وقایع که در سخنرانی‌های امام خمینی بروز یافته‌اند، بسنده خواهم کرد. تأکید اصلی بر حوادث پس از انقلاب و یافتن اقدامات عملی و روتین‌هایی است که به شکل‌گیری هویت سیاسی جمهوری اسلامی ایران منجر شده است؛ هرچند که بر حسب اشاراتی که خواهد شد، نشان داده خواهد شد که این هویت‌یابی در بستر گفتمان انقلابی صورت گرفته است. به عبارتی دیگر، گفتمان انقلابی که خود زائیده ایدئولوژی و وقایع عینی تاریخی است، برسازنده دشمن برای یافتن هویت سیاسی یا تمایز خود در برابر دیگری است.

خود در آورده و درصدد نهادینه کردن مؤلفه‌های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی خود در ایران هستند و پیش‌فرض دوم، بر این موضوع قرار داشت که به میزان گسترش سلطه غرب در ایران، نفوذ آئین و احکام اسلامی کاهش خواهد یافت (مؤسسه پژوهش‌های اسلامی و سیاسی، ۱۳۸۸). بر این اساس، اصولی‌ترین تحلیل بر این امر قرار دارد که امام خمینی برای تثبیت مبانی احکام اسلامی و حفظ فرهنگ و هنجارهای اسلامی، بر ضرورت مبارزه با سلطه خارجی تأکید بسیار داشت. به این ترتیب، هدف امام از انجام مبارزات سیاسی در داخل، حفظ و تحقق احکام اسلام بوده است. برای نیل به این امر، انجام مبارزات استقلال‌طلبانه، استکبارستیز و آزادی‌خواهانه به عنوان ابزار و روندی محسوب می‌شد که از یک سو زمینه را برای تحقق شرایط محیطی حفظ احکام دینی فراهم می‌کرد و از سوی دیگر، واکنشی جدی و فراگیر را علیه دولت‌هایی فراهم می‌آورد که از مشروعیت فراگیر داخلی برخوردار نبودند.

در حالی که آمریکایی‌ها به عنوان حامیان اصلی رژیم شاه در شرایط اوج‌گیری انقلاب اسلامی، راه مقابله با آن را کاهش اقتدار شاه و حرکت به جانب «حکومتی بر اساس قانون اساسی» می‌دانستند و به شاه توصیه می‌کردند که به سمت دموکراسی و لیبرالیزه کردن کشور حرکت کند (برژینسکی، ۱۳۶۲: ۲۳۳). امام خمینی به عنوان رهبر انقلاب، اساس رژیم شاهنشاهی و حامیان آن را زیر سؤال می‌برد و مواجهه با آمریکا را در رأس همه مسائل سیاسی عنوان می‌کرد.

در سال‌های پس از پیروزی انقلاب و دوران جنگ تحمیلی عراق علیه ایران نیز امام خمینی همواره آمریکا را با لقب «شیطان بزرگ» خطاب کردند؛ زیرا به عقیده امام «دولت آمریکا به عنوان قدرتمندترین کشورهای جهان برای بیشتر بلعیدن ذخایر مادی کشورهای تحت سلطه از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کند. آمریکا دشمن شماره یک مردم محروم و مستضعف جهان است و برای سیطره سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و نظامی خویش بر جهان زیر سلطه، از هیچ جنایتی خودداری نمی‌نماید. او مردم مظلوم جهان را با تبلیغات وسیعش که به وسیله صهیونیسم بین‌المللی سازماندهی می‌گردد، استثمار می‌نماید. او با ایادی مرموز و خیانتکارش، چنان خون مردم بی‌پناه را می‌مکد که گویی در جهان هیچ‌کس جز او و اقمارش حق حیات ندارند. ایران که خواسته است از هر جهت با این شیطان بزرگ قطع رابطه کند، امروز گرفتار

این جنگ‌های تحمیلی است. آمریکا عراق را وادار نموده است تا ما را با حصر اقتصادی از پای درآورد. مع‌الاسف اکثر کشورهای آسیایی هم با ما سر ستیز داشته. ملت‌های مسلمان باید بدانند که ایران کشوری است که رسماً با آمریکا می‌جنگد و شهدای ما، این جوانان و دلاوران ارتش و سپاه از ایران و اسلام عزیز در مقابل آمریکا دفاع می‌کنند» (صحیفه نور، ج ۱۳: ۸۴).

آنچه در برخی از اظهارات امام خمینی در مورد آمریکا می‌توان آشکارا مشاهده کرد، نقش واژه‌ها و استعاره‌هایی است که در شکل‌دهی گفتمان انقلابی و هویت سیاسی جمهوری اسلامی ایران نقش اساسی ایفا کرده است. با وجود این، همان‌گونه که در بخش‌های قبلی اشاره شد، تثبیت و تقویت این هویت منوط به روتین‌ها و رویه‌های عملی است تا بتواند به هویت سیاسی در حال شکل‌گیری معنای واقعی ببخشد. این اقدامات عملی چه هنگامی که از سوی دولت ایالات متحده انجام می‌گرفت و چه زمانی که از سوی حکومت ایران مورد اجرا و پشتیبانی قرار می‌گرفت، تقویت‌کننده تعارض و دشمنی دو دولت بود. شاید اوج این اقدامات عملی را بتوان در حادثه گروگان‌گیری و تسخیر سفارت آمریکا توسط دانشجویان مشاهده کرد؛ به‌گونه‌ای که این حادثه نقطه عطفی برای تشدید تعارض دو گفتمان و تقویت دشمنی طرفین و برانگیزاننده اقدامات بعدی دو دولت علیه هم شد.

اما آنچه حائز اهمیت است، این است که حادثه گروگان‌گیری در شکل‌گیری هویت سیاسی جمهوری اسلامی ایران نقش اساسی داشت؛ چون با وجود شعارها و اظهاراتی که از سوی امام خمینی و بسیاری از نخبگان دینی جمهوری اسلامی ایران در قالب الفاظی چون استکبارستیزی یا حمایت از مستضعفین جهان بیان می‌شد و حتی این الفاظ تا حد اصول سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران ارتقاء یافته بود، ولی مصداقی روشن برای این واژه‌های نادر در ادبیات نظام بین‌الملل آن روز دنیا برای جمهوری اسلامی ایران وجود نداشت. از این رو، می‌توان نتیجه گرفت که تا قبل از گروگان‌گیری و تسخیر سفارت آمریکا، دشمن یا دگر هویت‌سازی که بتواند تثبیت‌کننده و تعیین‌کننده هویت سیاسی حکومت نوظهور جمهوری اسلامی ایران در فضای دوقطبی حاکم بر نظام بین‌الملل باشد، وجود نداشت و یا اگر هم در لفظ بیاناتی در مورد دشمنی با آمریکا در سخنرانی‌های امام خمینی و نیز شعارهای مردم

مشاهده می‌شد، این دشمنی دارای بازتاب عملی نبود؛ چون کماکان روابط میان ایران و آمریکا برقرار و ایالات متحده در ایران دارای سفارتخانه بود.

این وضعیت، اظهاراتی را که از سوی نخبگان دینی ایران خطاب به رهبران و مردم جهان بیان می‌شد، را در حاله‌ای از ابهام قرار داده بود؛ چون کاملاً جنبه‌ای انتزاعی داشت و بسیاری از سران کشورها آنها را در حد الفاظی می‌پنداشتند که قابلیت اجرایی ندارد و شاید غافل‌گیری دولت آمریکا در برابر عملیات تسخیر سفارت آن کشور در ایران نیز ناشی از همین برداشت از سوی دیگران بود. به همین دلیل، حادثه تسخیر سفارت را می‌توان جدی‌ترین اقدام عملی از سوی جمهوری اسلامی ایران تلقی کرد که نتیجه آن، شکل‌گیری هویت سیاسی جمهوری اسلامی ایران بود. شاید مهم‌ترین دلیل برای فهم چرایی تصریح امام بر حادثه مذکور به عنوان انقلابی مهم‌تر از انقلاب نخست، در همین نکته نهفته باشد. علاوه بر این، اشاره به اظهارات مرحوم هاشمی رفسنجانی از اعضای شورای انقلاب و اولین رئیس مجلس شورای اسلامی به طرز گویایی موید ادعای فوق باشد. آقای هاشمی، چند ماه پس از حادثه گروگان‌گیری، این اقدام دانشجویان را منطبق بر اصل استکبارستیزی و ضدامپریالیستی دانسته و در همین رابطه گفته است:

«ما تا قبل از قضیه گروگان‌گیری، دارای اصلی به‌نام استکبارستیزی بودیم، ولی خط و [مصادقی] برای این اصل نداشتیم. حادثه گروگان‌گیری خط و مصادق ضدامپریالیستی و ضداستکباری ما را مشخص و روشن ساخت» (برنامه مستند تلویزیون جمهوری اسلامی ایران، بهمن ماه ۸۷).

حادثه مذکور به دولت‌ها و مردم دنیا نشان داد که ایستادگی و مقاومت در برابر آمریکا و سایر ابرقدرت‌ها برای امام تنها یک شعار نبود. امام خمینی در مصاحبه مجله تایمز لندن در دوران گروگان‌گیری به‌گونه‌ای جدی اظهار داشت: «ما می‌خواهیم به همه دنیا نشان دهیم که «قدرت‌های فائقه» را هم می‌توان با نیروی ایمان شکست داد. ما در برابر همه دولت آمریکا با تمام قدرتش مقاومت می‌کنیم و از هیچ قدرتی نمی‌هراسیم... ما آمریکا را خوب می‌شناسیم و می‌دانیم که می‌توانیم در برابرش مقاومت کرده، از شرفمان دفاع کنیم. ما باید بر آمریکا غلبه کنیم و او را در همه منطقه شکست دهیم. ما تسلیم بی‌عدالتی‌ها نخواهیم شد و با ستمکاران

کنار نخواهیم آمد... ما می‌توانیم به آسانی در برابر تجاوز آمریکا بایستیم. آمریکا ممکن است ما را شکست دهد، ولی نه انقلاب ما را و به همین دلیل است که من به پیروزی خودمان اطمینان دارم».

به هر حال، حادثه مذکور موجبات واکنش دولت آمریکا را برانگیخت و پس از آن حادثه است که دولت آمریکا نیز در ادامه اقدامات متعدد سلطه‌گرایانه علیه مردم ایران و پناه‌دادن به شاه مخلوع^۱، اقداماتی عملی چون واقعه طبس، کودتای نوژه، جنگ تجاوزکارانه عراق علیه ایران و حمایت‌های خاص از عراق در این جنگ، قطع رابطه، تحریم اقتصادی، حمله به هواپیمای مسافربری ایران، حمله به پایانه‌های نفتی ایران، حمایت از گروه‌های برانداز مخالف جمهوری اسلامی ایران، تلاش برای به انزواکشاندن ایران در عرصه‌های بین‌المللی و قرارداد دادن ایران در لیست محور شرارت را در دستورکار سیاست خارجی خود قرار داد و به همین ترتیب، پس از گذشت چهار دهه از پیروزی انقلاب، کماکان تنش و خصومت شدید میان دولت آمریکا و جمهوری اسلامی ایران (اگرچه فراز و فرودهایی داشته است) برقرار است. نکته حائز اهمیت این است که این اقدامات عملی آمریکا علیه ایران، موجب تقویت هویت سیاسی جمهوری اسلامی ایران در برابر دشمنی چون آمریکا شده است.

۱. از لحاظ عینی، اقدام کارتر در پذیرش شاه و تحویل‌ندادن وی به دولت ایران با وجود شعارها و تظاهرات مکرر مردم و نیز درخواست‌های مقامات ایران، زمینه‌ساز تسخیر سفارت آمریکا توسط دانشجویان پیرو خط امام شد. با وجود این، باید تصریح کرد که اقدام کارتر نقش تشدیدکننده در خصومت ایران و آمریکا داشته است، ولی به تنهایی نمی‌توانسته عامل چنین اقدامی از سوی دانشجویان شود. در اینجا است که مجدداً نقش زمینه‌های تاریخی و گفتمان برجسته می‌شود. به عبارتی دیگر، استعاره‌ها و واژه‌هایی که در بیانات امام خمینی برای مردم و دانشجویان بیان می‌شد، زمینه‌ای را فراهم کرد تا آمریکا به عنوان دشمن اصلی ایران بر ساخته شود و در چنین فضایی، هرگونه اقدام از سوی دشمن می‌تواند موجبات واکنش خودی را به‌صورت خودکار برانگیزاند. مهم‌تر اینکه مقامات جمهوری اسلامی ایران و شخص امام خمینی قبل از این حادثه در جریان تصمیم دانشجویان قرار نداشتند. خلاصه اینکه شور انقلابی موجود در گفتمان دینی و زمینه‌ای طولانی و تاریخی از اقدامات ضدایرانی و ضداسلامی آمریکا و همزمان با آن دیدگاه‌های ضد آمریکایی امام خمینی در طول نهضت، در شکل‌گیری چنین کنشی از سوی دانشجویان پیرو امام نقش اساسی داشت.

نتیجه گیری

ایستادگی و مقاومت جمهوری اسلامی ایران در برابر فشارهای آمریکا و نیز مواضع و اقدامات عملی جمهوری اسلامی ایران بر علیه منافع آمریکا، در طول چهار دهه گذشته که خود ریشه در گفتمان دینی و زمینه‌ای تاریخی از تقابل عینی میان ایران و آمریکا دارد، سازنده و مقوم هویتی برای جمهوری اسلامی ایران شده است که دست برداشتن و یا تغییر رویه‌ها و روتین‌های عملی دو دولت نسبت به همدیگر می‌تواند موجبات مخدوش شدن هویت سیاسی و ناامنی هستی‌شناختی شود. از سویی دیگر، میزان و درجه انعطاف‌پذیری روتین‌ها و رویه‌های تغییردهنده، وابسته به ساختار گفتمان حاکم است.

با وجود ذات تغییرپذیر گفتمان در فرآیند زمان و مکان، گفتمان حاکم بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و نیز موضوع رابطه با آمریکا چون بیش از هر چیز از زبان مرجعی دینی و بر اساس اصول و ارزش‌های دینی نشأت گرفته است، نسبت به سایر گفتمان‌ها و به‌ویژه نسبت به گفتمان‌هایی که اجزا و جنس دال‌های آنها مادی و دنیایی است، قابلیت ماندگاری و مقاومت بالاتری دارد؛ چون تأکید بر آن، جنبه‌ای ارزشی و ایدئولوژیک پیدا می‌کند، به طوری که عدول از آن و یا تلاش در جهت تغییر آن موجب درگیری‌های عقیدتی می‌شود.

به همین دلیل، تغییر در مواضع مقامات ایران نسبت به رابطه با آمریکا و یا اتخاذ مواضع آشکار در برابر پیشنهادات مقامات آمریکایی برای رابطه، مسئله‌ای راهبردی است؛ چون اولاً، می‌تواند فضای مبهمی را برای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و هویت برساخته‌شده آن ایجاد کند که فاقد قطعیت و اطمینان است و ثانیاً، می‌تواند جایگاه ایران را در نگاه جنبش‌های انقلابی و مبارز و نیز دولت‌های مخالف آمریکا کاهش دهد. هر دوی این عوامل می‌تواند موجب ناامنی هویتی برای جمهوری اسلامی ایران شود.

با وجود این، مسئله‌ای که مدیریت رابطه ایران و آمریکا را برای جمهوری اسلامی ایران با پیچیدگی بسیار بالایی همراه کرده و ضرورت کاربست عقلانیت را در چگونگی مدیریت آن گوشزد می‌کند، توجه به ظرفیت نظام و پایداری آن برای مقاومت و ایستادگی در برابر فشارهاست. پیچیدگی مذکور و یافتن راه‌کاری برای حل آن نیازمند بررسی و پژوهش‌های

عمیق دیگری است. شاید طرح این ادعا برای بیان شفاف‌تر این مسئله غامض و پارادوکس‌گونه مفید باشد که آنچه اخیراً و با روی کارآمدن ترامپ و سیاست‌های ضدایرانی او بر چگونگی مدیریت روابط ایران و آمریکا اثر گذاشته است، نسبت به آنچه در دوره اوباما و سیاست‌های او درباره ایران جاری و ساری بود، تسهیل‌کننده و تقویت‌کننده هویت سیاسی نظام جمهوری اسلامی ایران و بقای گفتمانی آن بوده است.

منابع

- برژینسکی، زبینگو (۱۳۶۲) «اسرار سقوط شاه و گروگانگیری»، ترجمه حمید احمدی، انتشارات جامی.
- خسروی، علیرضا (۱۳۹۰) «امام خمینی و بازسازی هویت»، فصلنامه مطالعات ملی، سال دوازدهم، شماره ۲.
- صحیفه نور (۱۳۶۹)، مجموعه رهنمودهای امام خمینی، تهران، وزارت ارشاد اسلامی، ج ۱۳.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۶) «چرخش در سیاست خارجی آمریکا و حمله به عراق: زمینه‌های گفتگویی داخلی»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
- موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی (۱۳۸۸) مروری بر روابط ایران و آمریکا پیش از انقلاب اسلامی، <http://www.ir-psri.com/Show.php?Page=ViewArticle&ArticleID=308>
- Bagge, Carsten & Waver, Ole (2000) In Defence of Religion: Sacred Referent Objects for Securitization, **Journal of International Studies**, Vol. 29, No. 3.
- Chandler, David (2008) The Revival of Carl Schmitt in international Relation: The Last Refuge of Critical Theorists, **Journal of International Studies**, Vol. 37, No. 1.
- Foucault, Michel (1981) **The Order of Discourse In untying the text: A Post –structuralist Reader**, in: Robert Young (ed.), *Untying the Text: A Post-Structuralist Reader*, Boston: Routledge & Kegan.
- Huysmans, Jef (2008) The Jargon of Exception_On Schmitt, Agamben and the Absence of Political Society, **International political Sociology**, Vol. 2, No. 2.
- Huysmans, Jef (1998) Security! What Do You Mean?: From Concept to Thick Signifier, **European Journal of International Relation**, Vol. 4, No. 2.
- Kelanic, Rosemary (2008) **Carl Schmitt, the Friend-Enemy Distinction and International Relations Theory**, prepared for the international Studies Association Annual Convention Sanfrancisco, California.
- Kubalkova, Vendulla (2001b) **Foreign Policy, Inernational Relation, and Constructivism**, M.E. Sharpe.
- Mitzen, Jennifer (2006) Ontological security in World Politics: State Identity and the Security Dilemma, **European Journal of International Relation**, Vol. 12, No. 3.
- Quathail, Gearoid (2002) Theorizing Practical Geopolitical Reasoning: The case of unitedstates response to the war in Bosnia, **Political geography**, Vol. 21, No. 5.
- Schweller, Randall L (1996) Neorealisms Status-Quo Bias, **Security Studies**, Vol. 5, No. 3.
- Schmittm, Carl (1996) **The Concept of the Political**, Chicago: University of Chicago Press.
- Sjostedt, Roxanna (2007) The Discursive Origins io a Doctrine, Norms, Identity, and Securitization under Harry S.truman and George W. Bush, **Foreign Policy Analysis**, Vol. 3, No. 3.
- Weldes, Jutta, (1998) Bureaucratic Politics: A Critical Constructivist Assessment, **Mershon International Studies Review**, Vol. 42, No. 2.
- Wendt, Alexander, (1992) Anarchy Is What States Make of It: The social construction of Power Politics, **International Organization**, Vol. 46, No. 2.
- Wendt, Alexander, (1999) **Social Theory of International Politics**, Cambridge University Press.